

گرد پیغمبر در آن روز باز مردم جمع بودند  
آسمان و سنگ و سبزه ، شعر ایمان می سرودند  
در میان جمع مردم ، یک نفر بی ادعا بود  
در زلال خنده هایش ، بود جاری نغمه ی رود  
آبی پاک نگاهش ، غصه های بیکران داشت  
او که هنگام نمازش نسبتی با آسمان داشت ( ۲ )  
دستهای سبز سبزش با خدا همسایه بودند  
چکه چکه اشک چشمش بارش صد آیه بودند  
قلب غمگین محمد با علی از شوق لرزید  
سرنوشت امتش را در نگاهش دید  
( ( لحظه ایی خوبی که انگار ، عطر یک لبخند می داد  
در غذیر خم دلش را ، با علی پیوند می داد ) ( ۲ )